

نگاه و بررسی کتاب

- بررسی ترجمه جدید کتاب "قرارداد اجتماعی" / دکتر مصطفی رحیمی
- نگاهی به سروده‌های پروانه فرهر / پرستو فروهر
- ترجمه‌ای دلپذیر از اشعار اربیش فرید / طوبی ساطعی

اشتباه نشود: کسی بعد از روسو قرارداد اجتماعی دیگری ننوشته است، منتها چهار نفر از آگاهان فرانسوی که نامشان در کتاب مورد بحث آمده است^۱ مجموعه بدیعی از شاهکار روسو فراهم آورده‌اند. بدین معنی که در کنار متن اصلی، مطالب کاملی از تمام کتابها که راجع به آزادی و برابری آمده است از کتاب مقدس گرفته تا گفتارهایی از افلاطون و ارسطو و اوگوستین قدیس تا ماکیاول و هابس و لاک و کانت و هگل و مارکس و فوکو... و نیز نقل قول‌هایی از لنین و اعلامیه‌های حزب کمونیست شوروی آورده‌اند. این مجموعه شگفت و خواندنی با اشعاری از هوگو و برشت تکمیل می‌گردد.

کتاب با سه مقدمه نسبتاً کوتاه از مترجم و دو نفر از تنظیم‌کنندگان مطالب در زمینه متن آغاز می‌گردد. می‌دانیم که عقاید روسو متکی به دو اصل است: آزادی و برابری. اما در انقلاب کبیر فرانسه که استفاده‌کنندگان از انقلاب (و نه انقلابیان) بورژواها بودند، عمداً قسمت دوم فکر روسو (برابری) را عملاً از برنامه کار حذف کردند که بعدها مکتب‌های مختلف سوسیالیسی (و در رأس

۱- ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه دکتر مرتضی کلاتریان، انتشارات آگه، ۱۳۷۹. انتخاب حواشی از ژرار شومین (G - Chomienne) آندره سنیک (A Senik) کلود مورالی (C. Morali) ژوزه مدینا (J. Médina). تاریخ کار آنان ۱۹۹۴.

آنها مارکس) کوشیدند تا این نقیصه را جبران کنند، که نتیجه کار آنها از حوصله این مقاله بیرون است. باری، مسأله کهن عدالت، سخت ذهن روسو را به خود مشغول کرده بود تا آنجا که برخی از محققان جدید، مهم ترین ره آورد روسو را برای دموکراسی نه آزادی (که در اندیشه لاک نیز، به عنوان پیشاهنگ بوده) بلکه عدالت می دانند.^۱ مترجم که به این نکته توجه داشته از قول روسو می آورد:

این آشکارا خلاف قانون طبیعت است که گروه بسیار کوچکی از آدمها تا سر حد اشباع از همه امکانات زندگی برخوردار باشند، حال آن که اکثریت قریب به اتفاق مردم از ضروری ترین وسایل ادامه زندگی محروم اند (ص ۱۱).

و جالب آن که روسو، عاشق آزادی، در تعریف و تعیین ساز و کار آزادی دچار تناقض می گردد. در مقدمه مترجم می خوانیم.

یکی دیگر از تناقضات روسو در قرارداد اجتماعی، دفاع پرشور از آزادی در برابر بخشیدن قدرت مطلق به هیئت حاکمه است: «فقط قدرت هیئت حاکمه است که آزادی افراد جامعه را تأمین می کند.» (صص ۱۴ و ۱۵)

سرچشمه این تناقض (آزادی فرد و قدرت مطلق هیئت حاکمه) در کجاست؟ در تعارض میان عالم واقعیت و خیال. هنگامی که روسو از آزادی فرد در حدود قانون سخن می گوید پای در عالم واقعیت دارد ولی «هیئت حاکمه» او امری است کاملاً خیالی. ریشه این خیال برمی گردد به یک اصطلاح خیالی روسو، به چیزی که وی آن را *Volonté générale* می نامد. معنای عادی و معمولی این اصطلاح اراده عمومی است، ولی آنچه روسو از این اصطلاح منظور دارد خصوصیات عجیبی است که با آنچه من و شما از «اراده عمومی» می فهمیم، زمین تا آسمان فرق دارد. اصطلاح روسو این خصوصیات را دارد: ۱ - غیرقابل واگذاری است. (پس مجالس مقننه یعنی باد هوا). ۲ - خطا ناپذیر است (پس تعظیم کنیم) ۳ - قدرتی مطلق است و تقسیم ناپذیر (پس تفکیک قوا حرف مفت است). این اراده با این خصوصیات پی ریز هیئت حاکمه است به شرحی که گذشت.

حال یک نکته مربوط به ترجمه پیش می آید. اگر این اراده را (که ذهنی و خیالی است) اراده عمومی ترجمه کنیم در بیان آن اراده عمومی که واقعیت خارجی دارد دچار مشکل می شویم. مترجم این دومی را «اراده همه» ترجمه کرده است که حاکی است کاملاً متوجه اشکال کار بوده

۱- نگ به بخش نخست کتاب کریستیان دولاکامپانی، ترجمه بزرگ نادرزاد، مجله «اطلاعات سیاسی -



ژان ژاک روسو

است. اما به نظر من بهتر است که پیشنهاد دکتر عزت‌الله فولادوند را بپذیریم. بدین معنی که اصطلاح روسو را «اراده عام» ترجمه کنیم تا لفظ «اراده عمومی» در معنای معمول و مرسوم خود بماند، چه به خوبی می‌دانیم که اراده عمومی (به معنای اصطلاحی و کاربردی خود) هم قابل واگذاری است (تعیین نماینده) هم خطا پذیر است و هم غیر مطلق و تقسیم پذیر (مبنای تشکیل سه قوه و حتی چهار قوه).

از همه چیز گذشته، روسوی عاشق آزادی یا واگذاری قدرت مطلق به هیئت حاکمه به روبسپیر اجازه می‌دهد که خود را تجسم «اراده عام» و صاحب «قانونی» قدرت مطلق فرض کند و با تیز کردن هر روزه تیغه گیوتین ریشه هر چه را که آزادی واقعی است، بکنند.

اما اینها از مقام روسو به عنوان یک فیلسوف سیاسی با عظمت چیزی نمی‌کاهد. تناقض در اندیشه هر فیلسوفی هست. روسو آغازگر کاری سترگ و امری بزرگ است. از او توقع آن نیست که در بنائی عظیم به نام دموکراسی آخرین سخن رازده باشد. (اگر این کار امکان پذیر باشد). ده‌ها و شاید صدها متفکر پس از روسو درباره «نظریه دموکراسی» کوشیده‌اند و حتی هنوز هم کار نکرده باقی است (تازه بیشتر کسانی که در این باره کتاب نوشته‌اند، برعکس نابغه سوئسی فراموش کرده‌اند بنویسند که عدالت جزء جدائی‌ناپذیر دموکراسی است). اینک چند عبارت به یادماندنی از روسو:

آزادی بیشتر به معنای زیر سلطه دیگران قرار نگرفتن است تا اعمال اراده خویش،... [ضمناً] کسی ارباب باشد نمی‌تواند آزاد باشد... هیچ کس حق انجام کاری را ندارد که آزادی شخص دیگری آن را منع کرده است. آزادی واقعی در ذات خود هرگز ویرانگر نیست. آزادی بدون عدالت بی‌معناست... آزادی بدون قانون ممکن نیست وجود داشته باشد؛ و هیچ کس نیز نمی‌تواند خودش را فوق قانون بداند... یک ملت آزاد اطاعت می‌کند [از دولتی که خود برگزیده] اما بندگی نمی‌کند. راهبرانی دارد. اما اربابانی ندارد. از قانون اطاعت می‌کند و فقط از قانون اطاعت می‌کند، و به استناد اقتدار قانون است که از انسان‌ها اطاعت نمی‌کند. (ص ۲۳۹)

دربارۀ توجه به عدالت:

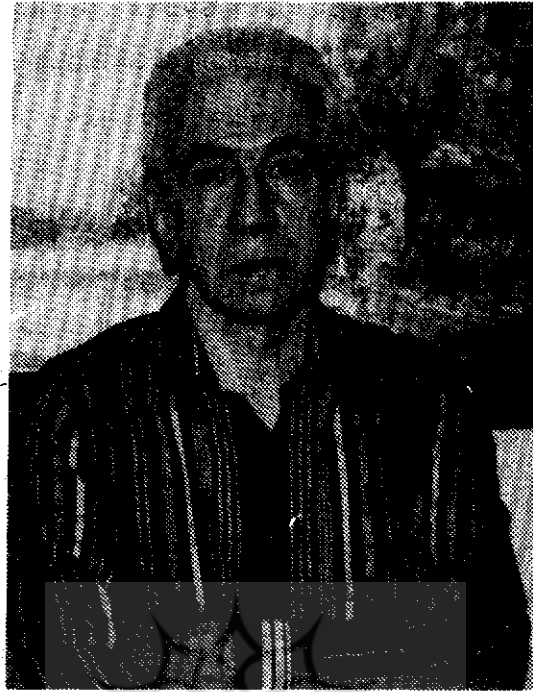
[یکی از شرایط ایجاد دموکراسی]: باید میان افراد آن از حیث ثروت تفاوت چشمگیری وجود نداشته باشد، زیرا بدون برابری در ثروت، برابری در حقوق و اختیارات مدت زیادی ممکن نیست دوام بیاورد، [دیگر آن که] افراد به تجمل پرستی عادت نکرده باشند، یا میزان گرایش به تجمل پرستی به حداقل تقلیل یافته باشد (ص ۲۸۹).

و به دنبال آن:

هر چه خارج از نیازهای طبیعی باشد سرچشمه بدی و تباهی است. طبیعت به حد کافی در سرشت ما نیازهای گوناگون قرار داده است، بنابراین، لااقل این بی‌احتیاطی فوق‌العاده نامقوله‌ای است که ما به دست خود و بی‌این که ضرورت داشته باشد این نیازها را چند برابر کنیم و بدین ترتیب روحمان را در وابستگی بیش از اندازه‌ای قرار دهیم (ص ۲۹۰).

بانیان «تمدن مصرف» را خیر کنیم. در غرب، سرمایه‌داران هر روز نیازهای مصنوعی تازه ایجاد می‌کنند تا بر تعداد صفرهای صورتحساب بانکها افزوده شود. این یکی از تعارضهای سرمایه‌داری با دموکراسی است. باز هم روسو:

هنگامی که از دولت در سراسیابی نابودی، چیزی جز شکل ظاهری گول زنده‌اش باقی نمی‌ماند، پیوند اجتماعی در قلب تمام افراد از هم گسیخته می‌شود، کثیف‌ترین نفع خصوصی در کمال بی‌شرمی نام مقدس نفع عمومی را بر خود می‌نهد، آن هنگام هنگامی است که اراده عمومی [اراده عام] و ادار به سکوت می‌شود. (ص ۴۰۹) و یک نظریه قابل بحث:



دکتر مصطفی رحیمی (عکس از حسین راه‌کوه)

بیش تر اوقات میان اراده همه و اراده عام تفاوت وجود دارد. اراده عام فقط نفع مشترک عمومی را در نظر می‌گیرد، حال آن که اراده همه در پی نفع اختصاصی است، و چیزی جز حاصل جمع اراده‌های خصوصی نیست (ص ۴۱۰).

و نکته‌ای که در آن تردید نیست و رکن اساسی دموکراسی است:
قوة قانون‌گذاری به ملت تعلق دارد و فقط می‌تواند به ملت تعلق داشته باشد.
(ص ۴۱۲)

روبردراته در سال ۱۹۵۰ می‌نویسد:
روسو اولین نفری بود که متوجه شد مالکیت خصوصی اگر محدود نشود،
تهدیدی برای آزادی به شمار خواهد رفت. (ص ۵۵۳)
لویت درباره رابطه هگل و روسو می‌نویسد:

هگل می‌گوید: روسو نتوانسته است تضاد میان «اراده همه» و «اراده عام» را از بین ببرد، زیرا اراده همه را فقط به عنوان اراده مشترک شهروندان مختلف حساب می‌کرد و نه به عنوان اراده واقعاً عمومی. بر این مبنا اتحاد سیاسی در یک کشور به صورت یک قرارداد اجتماعی در می‌آید که پیوستن داوطلبانه فرد اساس آن را تشکیل می‌داد که از آن نتایج ویران‌کننده‌ای برای مجموعه مستقل کشور حاصل

می‌شد. انقلاب فرانسه کاملاً حق داشت دولتی را واژگون کند که توجهی به آزادی نداشت. اما شالوده سیاسی جدیدی به جای آن ایجاد نکرد. به علت این فقدان به نحو بنیان‌کنی همه چیز را زیر و رو کرد، اما جامعه جدیدی به جای آن قرار نداد. انقلاب فرانسه کشور و جامعه بورژوازی را یکی گرفت و هدف اصلی خود را حفظ مالکیت خصوصی... تعیین کرد. هدف غائی دولت، از نظر انقلاب فرانسه، نفع خصوصی افراد مختلف جامعه بود و نه نفع واقعاً عمومی خود جامعه. با این کار سرنوشت آن بستگی به میل بورژواها داشت (صص ۵۵۸ و ۵۵۹).

گمان نمی‌رود این همه، تفسیر روسو باشد. روسو درباره محدود شدن مالکیت خصوصی بسیار نوشت که استفاده‌کنندگان از انقلاب فرانسه - بورژواها آن را پشت گوش انداختند. بعداً شاگردان روسو تضاد اراده عمومی و «اراده عام» را از بین بردند اما مالکیت خصوصی بورژواها دست نخورده ماند و عدالت مورد نظر روسو همچنان در محاق قرار گرفت. برای چاره کردن این مشکل، مکتب‌های مختلف سوسیالیستی پدید آمد که جای بحث درباره آنها اینجا نیست. روسو می‌گوید:

۲۳۲

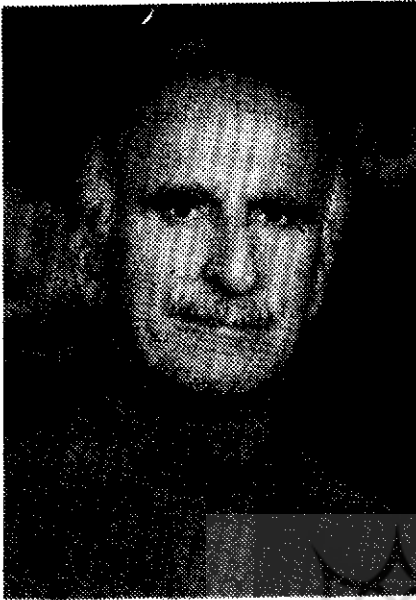
اگر در جستجوی عوامل خیر و صلاح بشر باشیم که هدف هر نظام قانون‌گذاری است، می‌بینیم به دو موضوع محدود می‌شود: آزادی و برابری. اگر آزادی نباشد بخشی از نیروی جامعه، به دلیل وابستگی اختصاصی، از آن سلب می‌شود. برابری فقط بودن آزادی می‌تواند وجود داشته باشد. منظور من از برابری این است که... در زمینه ثروت کسی آن قدر ثروتمند نباشد که بتواند دیگری را خریداری کند و کسی هم آن اندازه فقیر نباشد که ناچار شود خودش را بفروشد (صص ۲۳۷ و ۲۳۸).

در این زمینه سخنی از توماس ک. هرپنک (در ۱۹۰۷) می‌خوانیم:

ما مارکسیست‌ها روسو را که تفکراتی آشتی‌ناپذیر نسبت به قدرت‌مندان این جهان داشت بسیار تحسین می‌کنیم. او اولین کسی بود که اعلام کرد تمام مفاسد از مالکیت خصوصی و نتایج آن برمی‌خیزد. آن چه او خواستار آن بود برابری و بر پایه آن، آزادی بود که ما هم همین را می‌خواهیم. (ص ۵۶۴)

صرف نظر از این که مارکس تا به حد روسو خواستار آزادی نبود و در پی «رهائی» پرولتاریا قلم می‌زد، این جمله تأثیر عظیم روسو بر مارکس را نشان می‌دهد.

بابک احمدی در کتاب مارکس و سیاست مدرن می‌نویسد:



ژان-ژاک روسو

قوار داد اجتماعی

(متن و در زمینه متن)

مبده
ژرار شوین، آندره سنیک
کلود مورالی، ژوزه مدینا

رسم
مرکز کلاتریان



۲۲۲

در نوشته‌های روسو یکی از دقیق‌ترین تبیین‌های وضعیت انسان مدرن، و مهمتر، بحث از برابری سیاسی در جامعه‌ای استوار به نابرابری‌های اجتماعی یافتنی است. این همه در اندیشه مارکس برجسته‌اند. لوچوکولتی تا آنجا پیش رفته که نوشته است روسو پیشرو اندیشه سوسیالیستی بوده و «تا آنجا که به نظریه سیاسی به معنای مستقیم آن مربوط می‌شود، مارکس و لنین هیچ چیزی به نظریه روسو نیفزوده‌اند، مگر تحلیل مبنای اقتصادی از میان رفتن دولت...» (... از سوی دیگر روسو ناقد مدرنیته بود. این نکته نیز آثار او را برای مارکس، عزیز می‌کرد).^۱

متفکرانی چند از جمله کولتی در شگفتی مانده‌اند که با وجود اینهمه تأثیر، چرا مارکس به دین خود به روسو اشاره‌ای نکرده است. کولتی حدس می‌زند که چون روسو فرد گرا بوده مارکس می‌خواست است خود را وامدار چنین کسی معرفی کند.

اگر افکار مارکس (که همچون اندیشه‌های روسو نیاز به پالودگی داشت) به دست هنگامه‌گری

چون لنین آنهمه تحریف نمی‌شد و سایه آشوبگری و ترور نجایف^۱ آن را زیر و رو نمی‌کرد، شاید روسو و مارکس به هم می‌رسیدند و جهان، تاوانی چنین سنگین برای «مارکسیسم - لنینیسم» نمی‌پرداخت و امروز امپریالیسم سرمایه‌داری مدعی رهبری جهان نبود و این همه ستم نبود. گو این که به سال ۱۷۶۴ قرارداد اجتماعی سوزانده شد.

ترجمه این کتاب گرانقدر کار بسیار دشواری بوده است زیرا هم متن کتاب دارای انشای مشکلی است و هم در بخش «در زمینه متن» مترجم هر لحظه با انشای تازه‌ای از فیلسوفان و متفکران متفاوتی سر و کار داشته است. با اینهمه مترجم به خوبی از عهده برآمده و اثری روان و «تمیز» تحویل خواننده داده است. اجر معنوی او محفوظ. به ویژه که نمایه پایان کتاب از زحمت خواننده کاسته و می‌تواند بفهمد که مثلاً کلمهٔ «برابری» در کجاها به کار رفته و در چه صفحاتی از هانا آرنت سخن رفته است.

نمی‌توان از ترجمهٔ قرارداد اجتماعی سخن گفت و از اولین مترجم آن (که البته حاشیه‌های مفصل اثر حاضر را نداشته است) یاد نکرد. این مترجم، استاد غلامحسین زیرک زاده است که عشق او به آزادی و به وطن موجب شد که پس از کودتای خائنانه ۱۳۳۲ خودکشی کند. استاد در مقدمه چاپ دومش، در ۱۳۲۹ می‌نویسد:

هنگامی که نگارنده خواست ترجمهٔ قرارداد اجتماعی را منتشر سازد، هیچ کتابفروشی حاضر به طبع آن نشد. فی‌الحقیقه معتقد بودند چون این کتاب علمی و تا حدی مشکل است، خریدار نخواهد داشت، زیرا خوانندگان ما بیشتر کتابهایی را دوست دارند که جنبهٔ تفریح و تفنن داشته و محتاج به تفکر نباشد. ناچار بنده به هزینهٔ خود این ترجمه را به چاپ رسانیده‌ام. خوشبختانه چاپ اول آن که شامل دو جلد بود در دو سال به فروش رفت و نشان داد که طبقهٔ روشنفکر ایران ارزش کتاب خوب را می‌داند.

یاد استاد مرحوم گرامی باد و قلم مترجم حاضر برای کارهایی این چنین پرارزش همواره آماده.